

با طراحی عکس نوشته از اپیات و متن های پر کرده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جرمان

را درباره کج حضور و آموزش هایی که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

کہ تو آن ہوشی و باقی ہوش پوش
خویشتن را کم مکن، یا وہ مکوش

مولانا



عکس نوشته ایات و نکات انتخابی

برنامه ۹۲۴ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

بیار باده که اندرون خمار خمارم
خدا گرفت مرا، زان چنین گرفتارم

خمار: می فروش، پیر کامل

بیار جامِ شرابی که رشکِ خورشید است
به جانِ عشق که از غیرِ عشق بیزارم

کنج خنور، پروز
شهبازی، برنامه
۹۲۲

مولوی، دیوان شمس،
غزل شاهنامه ۱۷۳۷



بیار آنکه اگر جان بخوانش حیف است
بدان سبب که ز جان دردهای سر دارم

بیار آنکه نگنجد درین دهان نامش
که می‌شکافد ازو شقّه‌های گفتارم

شقّه: پاره، تگّه

مولوی، دیوان سُمس، غزل

سُماره ۱۷۳۷

گنج مظهور، پروین
شهریاری، برنامه
۹۷۱۴

بیار آنکه چو او نیست، گولم و نادان
چو با ویم ملکِ گربُزان و طرّارم

گربُز: افراد حیله‌گرو مکار، دزد

بیار آنکه دمی کز سرم شود خالی
سیاه و تیره شوم، گوییا ز کفارم

کُفر: ظلمت و سیاهی



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۷

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

کنج حضور، پرویز شهباز سر، نامه ۹۲۴



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره

۱۷۳۷

بیار آنکه رهاند ازین بیار و میار
بیار زود و مگو دفع کز کجا آرم

دفع: واپس زدن، بهانه آوردن

بیار و بازرهان سقف آسمان‌ها را
شب دراز ز دود و فغان بسیارم

بیار آنکه پسِ مرگِ من هم از خاکم
به شکر و گفت در آرد مثالِ نجّارم
بیار می که امینِ می‌آم مثالِ قدح
که هرچه در شکم رفت، پاک بسپارم

مولوی، دیوان شمس، غزل

شماره ۱۷۳۷



کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

نْجَار گفت پس مرگ کاشکی قوم گشاده دیده بُدندی ز ذوق اسرارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۷

نجار: مراد حبیب نجار است که در انتاکیه می‌زیست،
چون پیامبرانی را که خداوند به مردم آن شهر مبعوث کرده
بود و مردم انکارشان می‌کردند، مورد تأیید قرار داد، مردم
هلاکش کردند. چون به بهشت رفت، می‌گفت: «کاش مردم
می‌دانستند که خداوند چه نعمت‌هایی به من عطا کرد و ایمان
می‌آورند». [سوره یس [۳۶، آیه ۱۳ و بعد]

«قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ صَلَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنْرْجُمَنْكُمْ
وَلَيَمَسَّنَكُمْ مِنَّا عَذَابُ أَلِيمٌ.»

گفتند: «همانا ما شما را به شومی و فآل بد گرفته ایم، اگر [از
دعوت خود] باز نایستید، قطعاً شما را سنگسار می‌کنیم، و از سوی
ما شکنجه دردناکی به شما خواهد رسید.»

(قرآن کریم، سوره یس [۳۶، آیه ۱۸])

بِهِ اسْتَخْوَانٍ وَبِهِ خُونٌ نَظَرٌ نَكْرَدَنْدِي

بِهِ رُوحٌ شَاهِ عَزِيزٌ مُّ، أَكْرَبَهُ تَنْ خُوارم

چَهْ نَرْ دَبَانٌ كَهْ تَرَاشِيدَه اَمْ مِنْ نَجَارٍ

بِهِ بَامِ هَفْتَمَ كَرْ دُونَ رَسِيدَر فَتَارِمَ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۷

گنچ حضور، پروین شهر باز سویر نامه ۹۲۴

کنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۴

مسيح وار شدم من، خرم بماند به زير
نه در غم خرم و نى به گوشِ خروارم
بليس وار ز آدم مبين تو آب و گلی
بيين که در پسِ گل صد هزار گلزارم

طلع کرد ازین لحم شمسِ تبريزی
که آفتایم و سرزین وَحل برون آرم

وَحل: گل

مولوي، ديوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۷

غُلط مشو، چو وَحْل د، رویم دیگر بار
که بِرْقَارَم و زین روی پوش د، عارم
به هر صبح در آیم به کوری کوران
برای کور، طلوع و غروب نگذارم

مولوی، دیوان
شمس، غزل شماره

۱۷۳۷



گنج مفهور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱۴

پس شما خاموش باشید آن‌ستوا تا زیستان من شوم در گفت و گو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم بیت ۳۶۹۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴



چون تو گوشی، او زبان، نی جنسِ تو

گوش‌ها را حق بفرمود: آن‌صیٽوا

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامۀ ۹۲۴

گفت: می‌دانم سبب این نیش را
می‌شناسم من گناه خویش را

من شکستم حرمت آیمان او
پس یمینم بُرد دادستان او

یمین: دست راست

آیمان: جمع یمین، سوگند

من شکستم عهد و، دانستم بَدست
تا رسید آن شومی جُرأت به دست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت
۱۶۸۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴





مولوی، مثنوی، دفتر سوم،

بیت ۱۶۹۲

وآن که او دانست، او فرمان رواست
با خدا سامانِ پیچیدن کجاست؟

این خُمارِ غم، دلیل آن شده است
که بدان مفقود، مستی ات بُده است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۹

فَعِلْ تُوستِ اينِ غُصّه‌هایِ دَمْ بِهِ دَمْ
اينِ بُودْ معنیِ قدْ جَفَّ الْقَلْمَ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

طَالِبٌ أَسْتَ وَ غَالِبٌ أَسْتَ آنَ كَرْدَگَار
تَأْزِ هَسْتَهَا بَرَ آرَدَ اوْ دَمَار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۴

قَضاَكَهْ تِيرِ حَوَادِثَ بِهْ تُوهَمَى انداخت
تُورَا كُندَ بِهْ عَنَيْتَ از آن سِپِس سِپِرى

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۴

بی مرادی شد قَلَّا وَوْزِ بَهْشَت

حُفَّتِ الْجَنَّةَ شَنَوْ اَيْ خَوْشِ سَرْشَت

قَلَّا وَوْزِ: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

گنج حضور، پروین شهبازی،
برنامه ۹۲۴



هرچه صورت می‌وسيلت سا زدش

زان وسیلت بحر، دُور، اندازدش

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳

کارگاه صنع حق چون فیستی است

پس برون کارگه بی قیمتی است

صنع: آفریدگاری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُند
به‌ر حکمت‌هاش دو صورت شدند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴_۴۰۵۳

کنج حضور، پژوهشگاهی، برنامه ۹۲۴



گنج

حضور، پرویز سه بازی، برنامه

۹۲۴



که درون سینه شرحت داده‌ایم شرح آندر سینه‌ات بنهاده‌ایم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

عاشقان از بی مرادی‌های خویش
با خبر کشند از مولای خویش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۶

مولوی، مثنوی،
دفتر سوم، بیت

۳۰۷۳

فضلِ زَفَّتْ وَ كَشَانِدَه خَدَّا دَسْتَ در تَسْلِيمِ زَمَّا وَ لَنْدَر رَصَا

زَفت: سُتُّر، بَزَرَگَ

کنج حضور، پرویز شهباذر، برنامه ۹۲۴

یار در آخر زمان کرد طَرَب سازی
باطن او جَدِّ جَدِّ، ظاهر او بازی
جمله عشاق را یار بدین علم کشت
قا نُکند هان و هان، جهل تو طنازی



مولوی، دیوان شمس،
عذل ۱۳۰۰

کنج حضور، پژوهشگاه اسناد،
۹۲۴

اگر نه عشقِ شمس‌الدین بُدی در روز و شب ما را،
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

بت شهوت برآورده، دمَار از ماز تاب خود،
اگر از تابش عشقش، نبودی تاب و تب، مارا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۲۴



عاشقِ دلبرِ مرا شرم و حیا چرا بُود؟
چونکه جمال این بُود، رسم وفا چرا بُود؟

گنج هضور، پروینز
شهبازی، برنامه
۹۲۴

لذتِ بی کر آنهاست، عشق شلست نام او
قاعده خودشکایت است، ورنه جفا چرا بُود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

قاکنى مرغىر را خبر و سَنَى خوبیش را بد خو و خالى مى کنى

خبر: دانشمند، دانا

سَنَى: رفیع، بلند مرتبه

کُجْ حضور پر پر شہباری پر بُرْنامَه
٩٢٢

مرده خود را رها کرد هست او
مرده بیگانه را جو بید رفو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

آنستوایعنی که آبَت را به لاغ

هین تَلف کرْکن، که لبُ خُشک است باع

лаг: هزل، شوختی، در اینجا به معنی بیهوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

دیده آ، بر دیگران، نوحه‌گری مَدْتِی بُشَیْن و، بر خود می‌گری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

چون فدایِ بیوفایان می‌شوی
از گانِ بَد، بدان سو می‌روی؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم،
بیت ۳۳۸

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۲۴



حمد فرعونی، چوبی توفیق بود
هر چه او می دوخت، آن تیغیق بود

تَفْتِيق: شکافتن

مولوی، شوی، دفتر سوم، پیت ۸۴۰

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

چشم بر اسباب از په دوختیم؟

گر ز خوش چشمان، گر شم آمودتیم

گر شم: مخفف کرشمه، ناز و غمزه و اشاره به چشم و ابرو،
تجالی جلالی حضرت حق تعالیٰ

هست بر اسباب، اسبابی دگر
در سبب منگر، در آن افگن نظر

انیا در قطع اسباب آمدند
معجزاتِ خویش بر کیوان زدند

بر کیوان زدند: به عالی‌ترین مرتبه آسمان رساندند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۵۱۷_۲۵۱۵

گنج حضور پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۴

جمله قرآن هست در قطع سبب

حِزْدِ رویش و، هلالِ بولهب

مولوی، شوی، دفتر سوم، ییت ۲۵۲۰

چشم‌بند خلق، جز اسباب نیست

هر که لرزد برو سبب، ز اصحاب نیست

مولوی، شوی، دفتر ششم، ییت ۲۳۱۳

کنج حضور، پروز شهیازی، برنامه ۹۲۴

کار من بی علت است و مستقیم
هست تقدیرم نه علت، ای سقیم

سقیم: بیمار

عادتِ خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش، بنشانم به وقت

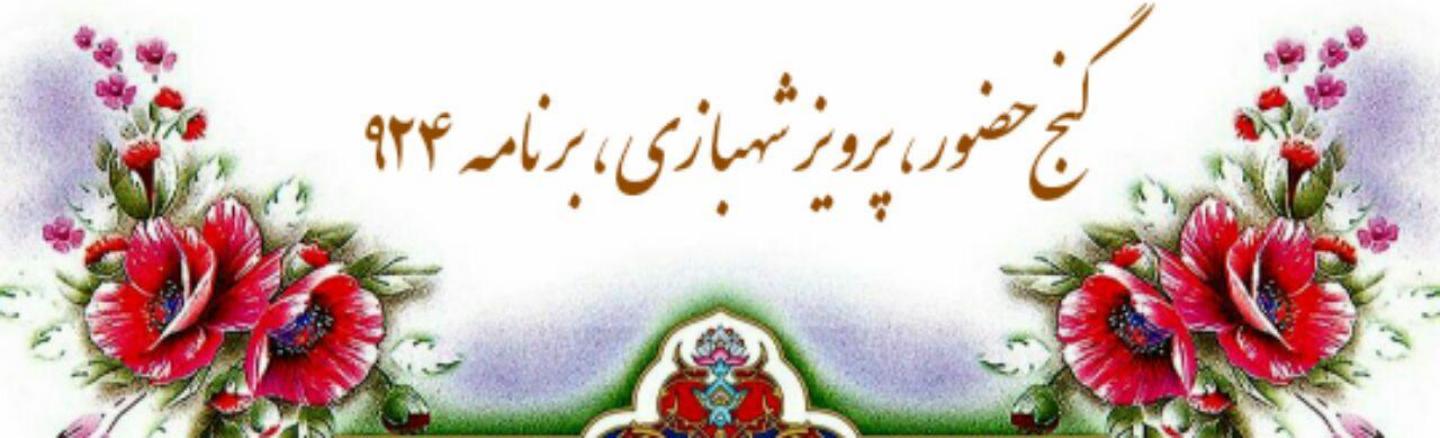
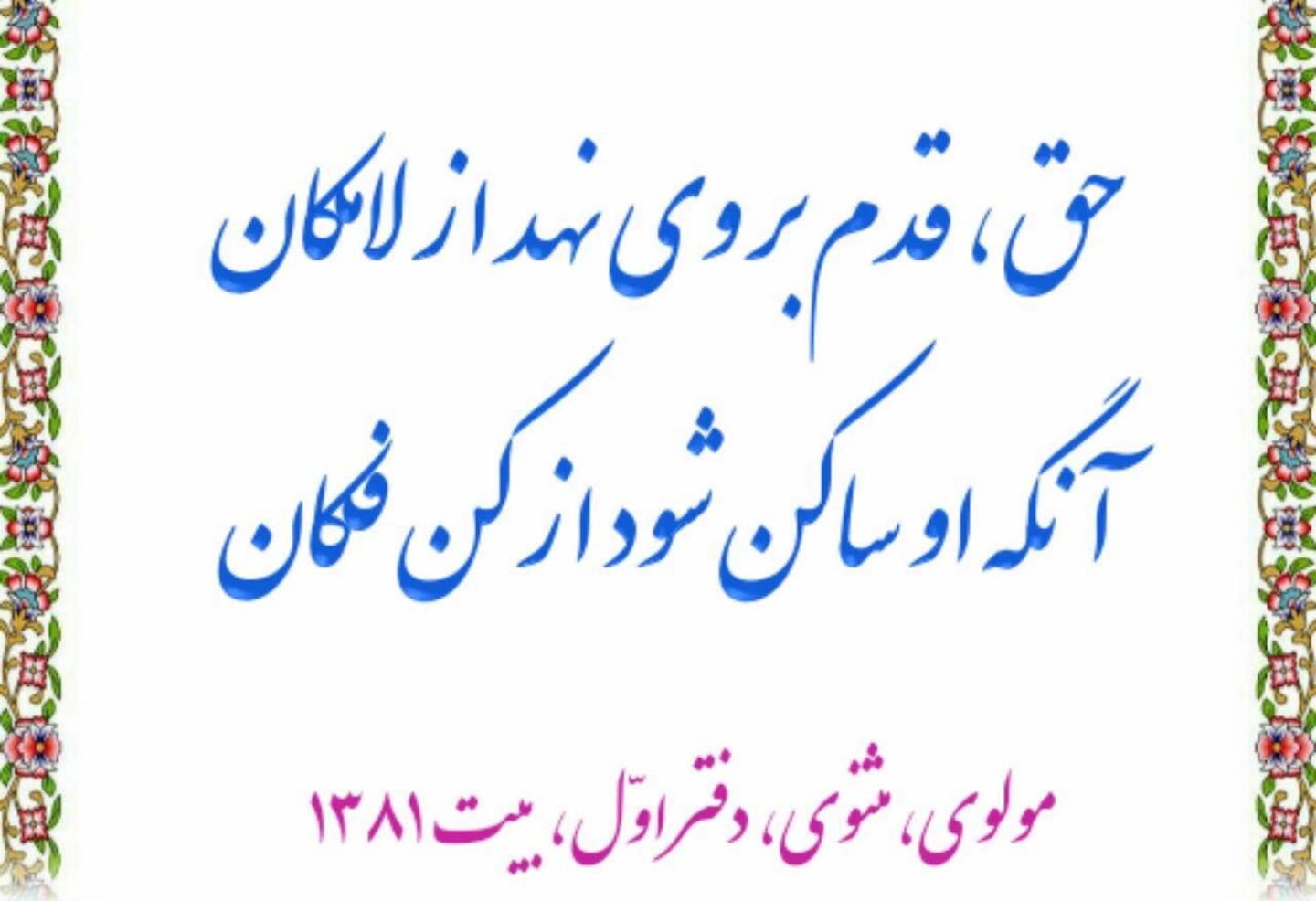
مولوی، شعر دفتر دوم، لیلیت ۱۶۲۷-۱۶۲۶

کنج حضور، پرویز شهباز مردمانه ۹۲۴

حق، قدم بروی نهاد از لامکان
آنکه او ساکن شود از کن فکان

مولوی، مشوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴



چون به من زنده شود این مُرده تن

جانِ من باشد که رُو آرد به من

من کنم او را ازین جان محتشم

جان که من بخشم، بییند بخشم

جانِ نامحرم نبیند روی دوست

جز همان جان کاصل او از کوی اوست

مولوی، شوی، دفتر سوم، پیت ۴۶۷۸_۴۶۸۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

من نمی‌گویم مرا هدیه دهید

بلکه کفتم لایق هدیه شوید

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷۴

کودم از غیر خدا، بینا بد و
مقتضای عشق این باشد بگو

مقتضا: لازمه، اقتضا شده

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

گنج حضور پرویز شهربازی، برنامه ۹۲۴



از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز کشد به بی جهات

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که: بگویید از طریق انبساط

بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

ای بسا کفّار را سودایِ دین
بندِ او ناموس و کِبر و آن و این

بندِ پنهان، لیک از آهن بَتَر
بندِ آهن را بِدرَانَد تبر

بندِ آهن را توان کردن جدا
بندِ غیبی را ندانند کس دوا

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۴۸_۳۴۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۴۴

ای بسا سرمستِ نار و نارجو
خویشتن را نورِ مطلق داند او

جز مگر بندۀ خدا، یا جذبِ دق
با رهش آرد، بگرداند ورق

تا بداند کانِ خیالِ ناریه
در طریقت نیست الا عاریه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ایات ۱۳۶۸_۱۳۶۶

گنج حضور، پروین شهبانی، برنامه ۹۲۴

کنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۲۴
مولوی، مشوی، دفتر ششم، پیت ۲۱۴۶
از همه اوهام و تصویرات، دور
نورِ نورِ نورِ نورِ نورِ نور



اُذْكُرُوا اللّهَ كَارِه اوباش نیست

اِرجِعِي بِرِ پایِ هر قَلاش نیست

قَلاش: بیکاره، ولگرد، مُفلس

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش

ور نه پیلی، در پی تبدیل باش

مولوی، شوی، دفترچه‌ارام، ایات ۳۰۷۲_۳۰۷۳

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

تو سب سازی و دانایی آن سلطان بین
آنچه ممکن نبود، در کف او امکان بین

مولوی، دیوالی شمس، غزل شماره ۲۰۰۲

کنج حضور، پرویز شهباذر رئیس برنامه ۹۲۴

گفت: زین پس من تو را بینم همه
ننگدم سوی سبب و آن دمده

دمده: شهرت، آوازه، مکرو فریب

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا، كارِتوست
ای تو اندر توبه و میثاق، سُست

رُدُّوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره
به آنچه که از آن نهی شده‌اند، باز گردند.

مولوی، شوی، دفتر سوم، ایات ۳۱۵۷-۳۱۵۸

کنج حضور پرویز شهرچهاری. برنامه ۹۲۴

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پرست، بر رحمت تنم

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا

از کرم، این دم چو می خوانی مرا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۵۹_۳۱۶۰

گنج حضور، پرویز شعبانی، برنامه ۹۲۴

پہنچ دل رسیدی بیست ایجا
حوالہ مہ را رسیدی بیست ایجا

بیست: بایست، توقف کن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۸

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۲۴

بسی این رختِ خود را هر نواحی
ز نادانی کشیدی بیست اینجا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۸

بشد عمری و از خوبی آن مه

به هر نوعی شنیدی بیست اینجا

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

هیچ سودی نیست، کودک نیست
تا به زر و سیم خیران بیست

مولوی، مشتوفی، دفتر پنجم، ابیات ۸۵۷ - ۸۵۹

تا نیاری سجده، تَرْهی ای زیون
گر بیمامی تو مسجد را به کون

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

چون غبارِ نقش دیدی، باد بین
کف چو دیدی، قلزُم ایجاد بین

مولوی، مشتوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۶۱ - ۱۴۶۰

هین بین کز تو نظر آید به کار
باقیت شحمٽ و لَحْمٍ پود و تار

شَحْمٌ: پیه

لَحْمٌ: گوشت

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

شَحِمْ تو در شمع‌ها نفزوود تاب لَحِمْ تو مَخمور را نامد کباب

مَخمور: مست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۶۳_۱۴۶۲

در گدار این جمله تن را در بَصَر
در نظر رو، در نظر رو، در نظر

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۴

یک نظر دو گز همی بیند ز راه

یک نظر دو کون دید و روی شاه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۶۵ - ۱۴۶۴

در میانِ این دو فرقی بیشمار

سُرمه جو، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالسُّرَارِ

«میان این دو چشم، تفاوت بسیار است. جویای سُرمه باش. یعنی خواهان معرفت و هدایت الهی باش. و خداوند به اسرارِ نهان داناتر است.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار
مدّتی خاموش خوگن هوش دار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۷۷

بین آن حسن را کز دیدن او
بدید و نابدیدی بیست اینجا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۸

کج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۲

به سینه تو که آن پستان شیرست
که از شیرش چشیدی بیست اینجا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۸

بشنو آلفاظ حکیم پرده‌ای
سر همانجا نه که باده خورده‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۲۶

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۲۴

مست از میخانه‌ای چون ضال شد تَسْخُر و بازیچه اطفال شد

ضال: گمراه، در اینجا کسی که راه منزلش را گم کرده باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۴۲۸_۳۴۲۷

می‌فُتد این سو آن سو هر رهی
در گل و، می‌خنددش هر آبلهی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

کز تناقض‌هایِ دل، پُشتم شکست بر سرِ جانا بیا می‌مال دست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۶۰

دعوی کردن آن شخص که: خدای تعالی مرا نمی‌گیرد

به گناه و جواب گفتن شعیب، او را

آن یکی می‌گفت در عهدِ شعیب
که خدا از من بسی دیده است عیب

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۴

مولوی، مثنوی

دفتر دوم

بیت ۳۳۶۴



چند دید از من گناه و جرم‌ها
وز گرم یزدان نمی‌گیرد مرا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۳۶۶ - ۳۳۶۵

حق تعالی گفت در گوشِ شعیب
در جوابِ او فصیح از راهِ غیب

کج حضور، پرویز شهباذی، برنامه ۹۲۴



که بگفتی چند کردم من گناه
وز کرم نگرفت در جرمم اله

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ایيات ۳۳۶۸ - ۳۳۶۷

عکس می‌گویی و مقلوب، ای سَفِیه
ای رها کرده ره و، بگرفته تیه

سَفِیه: نادان
تیه: بیابان

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

گنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۴

چند چندت گَیرم و، تو بِ خَبَر
در سَلَاسِل مانده‌ای پَا تا به سر

سَلَاسِل: زنجیرها، جمع سلسله

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۳۷۰ - ۳۳۶۹

زنگِ تو بر تُوت ای دیگِ سیاه
کرد سیاهی درونت را تباہ

بر دلت زنگار بر زنگارها
جمع شد، تا کور شد ز اسرارها

گر زند آن دود بر دیگ نُوی
آن اثر بنماید ار باشد جُوی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۳۷۲-۳۳۷۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴



زانکه هرچیزی به ضد پیدا شود
بر سپیدی آن سیه رسوا شود

چون سیه شد دیگ، پس تاثیرِ دود
بعد از این بر وی که بیند زود زود؟

مردِ آهنگر که او زنگی بُود
دود را با رُوش همزنگی بُود

زنگی: سیاهپوست

مردِ رومی کو کند آهنگری رویش آبلق گردد از دودآوری

آبلق: هر چیز دورنگ، سیاه و سپید

پس بداند زود تاثیر گناه
تا بنالد زود گوید: آیِ إله

چون کندِ إصرار و بد پیشه کند
خاک اندر چشمِ اندیشه کند

از صدای سخن عشق ندیدم خوشن
یادگاری که در این گنبد دوار بماند

حافظ، غزل شماره ۱۷۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

توبه نندیشد دگر، شیرین شود
بر دلش آن جُرم، تا بیدین شود

آن پشیمانی و یارب رفت ازو
شِست بر آیینه زنگِ پنج ٿو

شِست: مخفّف نشت

پنج ٿو: پنج لا، بی نهايت

آهنش را زنگ‌ها خوردن گرفت
گوهرش را زنگ، کم کردن گرفت

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۳۸۱-۳۳۷۹

چون نویسی کاغذِ اسپید بر
آن نبشه خوانده آید در نظر

چون نویسی بر سرِ بنوشه خط
فهم ناید، خواندنش، گردد غلط

کان سیاهی بر سیاهی او فتاد
هر دو خط شد کور و، معنیّی نداد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۳۸۲-۳۳۸۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

ور سوم باره نویسی بر سر شش
پس سیه کردی چو جانِ کافرش

پس چه چاره جز پناهِ چاره گر؟
نامیدی مسّ و، اکسیرش نظر
اکسیر: کیمیا

نامیدی ها به پیشِ او نهید
تا ز دردِ بی‌دوا بیرون جهید

چون شُعَيْب این نکته‌ها با وی بگفت
زان دمِ جان در دل او گل شکفت
جان او بشنید وَحِي آسمان
گفت: اگر بگرفت ما را، کو نشان؟

گفت: یارَبِ دفعِ من می‌گوید او
آن گرفتن را نشان می‌جُوید او

دفع گفتن: جواب رد دادن

گفت: سَتّارم، نگویم رازهاش جز یکی رمز از برای ابتلاش

سَتّار: بسیار پوشاننده

ابتلا: سختی، آزمایش، امتحان

یک نشانِ آنکه می‌گیرم ورا
آنکه طاعت دارد از صوم و دعا

صوم: روز ۵

وز نماز و از زَکات و غیرِ آن
لیک لیک ذَرّه ندارد ذوقِ جان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۳۹۱-۳۳۹۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

می‌کند طاعات و افعال سَنی لیک یک ذره ندارد چاشه‌سَنی

سنی: بلند، رفیع

طاعتش نَغزست و، معنی نَغز نی
جَوزها بسیار و، در وی مغز نی

نَغز: خوب، نیکو، لطیف

جَوز: گردو

ذوق باید، تا دهد طاعات، بر
مغز باید، تا دهد دانه، شَجَر

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۳۹۶-۳۳۹۴

بر: بار درخت، میوه
شَجَر: درخت

دانه بی مغز کی گردد نهال؟
صورتِ بی جان نباشد جُز خیال

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۷

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۲۴

گر پروید، ور بریزد صد گیاه
عاقبت بَر روید آن کشته اله

کشت نو کارید بر کشت نخست
این دوم فانی است و آن اول درست

کشت اول کامل و بُگزیده است
تخم ثانی فاسد و پوسیده است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۰۵۹-۱۰۵۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

گفتم: چو چِرخ گردان والله که بی قرارم

گفت: ار چه بی قراری، نی بی قرار مایی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۶۵

گنج حضور، پرویز شهبازی
برنامه ۹۲۴



از ملوی کاله می خواهد ز تو

نیست آن کس مشتری و کاله جو

کاله: کالا، متعاع

کاله را صد بار دید و باز داد

جامه کی پیمود او؟ پیمود باد

جامه پیمودن: در اینجا به معنی لباس خریدن

باد پیمودن: تعبیری است از بیهوده کاری

مولوی، مثنوی، دفترششم، بیت ۸۳۴-۸۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

یا تو پنداری که تو نان می خوری
زه‌ر مار و کاهشِ جان می خوری

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

گنج حضور، پرویز شهبازی
برنامه ۹۲۴



این قدر گفتم، باقی فکر کن
فکر اگر جامد بود، رؤ ذکر کن

ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز

اهتزاز: جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خود

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۵-۱۴۷۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴



چون فراموش خودی، یادت کند
بنده گشتی، آنگه آزادت کند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۶

جان من و جانِ تو، گویی که یکی بوده است

سوگند بدین یک جان، کز غیرِ تو بیزارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴



دلا نزدِ کس بنشین که او از دل خبر دارد

به زیر آن درختی رو که او گل‌های تر دارد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

گنج حضور
پروین شهبازی
بر نامه ۹۲۴

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اnder **اتّقُوا**

اتّقُوا: تقوا پیشه کنید، پرهیز کنید.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار

زینهار: بر حذر باش، کلمهٔ تنبیه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰-۶۴۹



گنج حضور، پرویز شهبازی
برنامه ۹۲۴

هر ندایی که تو را بالا کشید
آن ندا می دان که از بالا رسید

هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگ گرگی دان که او مردم دَرد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۱۹۵۸-۱۹۵۹

گنج حضور، پرویزشهر بازی، برنامه ۹۲۴

پکی لحظه از او دوری نباید

کز آن دوری خرابی‌ها فزاید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۸۲

گنج حضور
پرویزشهبازی
برنامه ۹۲۴



رَوْحُ خواهی، جُبَّهٌ بِشَكَافِ ای پُسر

تا از آن صَفَوتَ بِرآری زود سر

روح: آسودگی، آسایش

جُبَّه: جامهٌ گشاد و بلند که روی جامه‌های دیگر بر تن گند، فرقه
صفوت: پاکیزگی و خلوص

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲

گنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۴

در خزان و باد خوف حق گریز آن شقایق‌های پارین را ببریز

گریز: فرار کن
پارین: پارسال، پارینه

این شقایق منع نو اشکوفه‌هاست
که درخت دل برای آن نماست

نمای: رشد و نمود

مولوی، مثنوی، دفترششم، بیت ۴۴۶۱-۴۴۶۲

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۲۴



سایل آن باشد که هال او کدافت

قانع آن باشد که جسم خویش باخت

پس ز درد اکنون شکایت بر مدار
کوست سوی نیست اسبی راهوار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۳-۱۴۷۴

کنج حضور پریز شهابازی، برنامه ۹۲۴



این قدر گفتیم، باقی فکر کن
فکر اگر جامد بود، رؤ ذکر کن
ذکر آرد فکر را در اهتزاز
ذکر را خورشید این افسرده ساز

اهتزاز: جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خود

مولوی، مثنوی، دفترششم، بیت ۱۴۷۵-۱۴۷۶

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۴



اصل، خود جذب است، لیک ای خواجہ تاش

کار کن، موقوف آن جذبه مباش

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۶



زآنکه تَرِکِ کار چون نازی بُود
ناز کی در خوردِ جانبازی بُود؟

نه قبول اندیش، نه رَد ای غلام
امر را و نهی را می‌بین مُدام

مرغِ جذبه ناگهان پَرَد ز عُش
چون بدیدی صبح، شمع آنگه بُکش

عُش: آشیانه پرندگان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۸۰ - ۱۴۷۸

چشم‌ها چون شد گذاره، نور اوست
مغز‌ها می‌بینند او در عین پوست

گذاره: آنچه از حَدّ درگذرد، گذرنده

بیند اند رَزْه خورشیدِ بقا
بیند اند ر قطره کُلّ بحر را



مولو، شور، دفتر ششم، پیات ۱۴۸۲-۱۴۸۱

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۲۴

بِخُور آن را که رسیدت، مَهِل از بھر ذخیره
که تو برجویِ روانی، چو بخوردی دگر آید

هلیدن: گذاشتن، ترک
کردن

مولو س، دیوار، شمس، غزل شماره ۷۶۲

کج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۴



ای دل از این سرمست شو، هرجارویی، سرمست رو

تودیگران را مست کن، تا او تورا دیگر دهد

مولوی، دیوار، شمس، غزل شماره ۵۳۷

بسط دیدی، بسط خود را آب ده

چون برآید میوه، با اصحاب ده

مولوی، شعر، دفتر سوم، پیت ۳۶۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

دې زکاتِ روی خوب، ای خوب رو شِرح جانِ شرحه شرحه، باز گو

مولوسر، شور، دفتر اول، پیت ۱۷۹۵

رَوْ سرافیلی شو اندر امتیاز

در دَمَنده روح و مست و مستساز



مولوسر، شور، دفتر ششم، پیت ۱۸۳۷

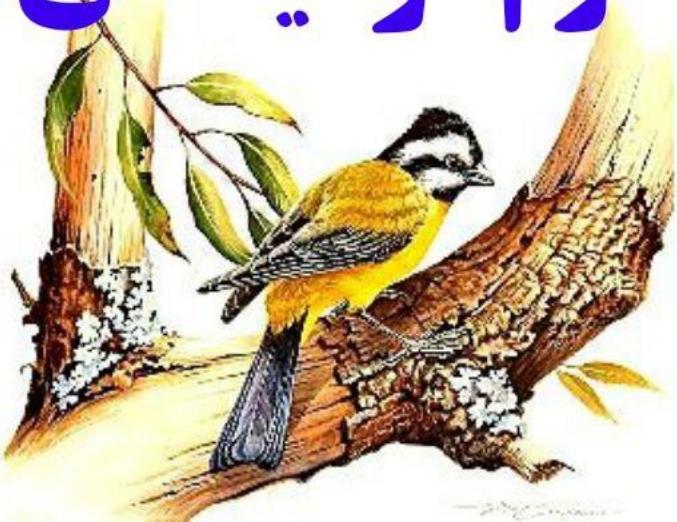
گنج حضور، پرویز شربازی

برنامه ۹۲۶

ختم کرده فهرِ حق بر دیده‌ها
که نبیند ماه را، بیند سُها

سُها: ستاره‌ای کمنور در دُب اصغر

ذرّه‌ی را بیند و خورشید نَی
لیک از لطف و کرم نومید نَی



مولو، شور، دفتر سوم، ایالت ۲۰۱۲-۲۰۱۳

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۴

کاروان‌ها بی‌نوا وین میوه‌ها

پخته می‌ریزد، چه سِحرست ای خدا؟

سیب پوسیده همی‌چیدند خلق
در هم افتاده به یغما خشک خلق



مولوی، مشتوی، دفتر سوم

ایات ۲۰۱۴_۲۰۱۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

گفته هر برگ و شکوفه آن غُصون دم به دم یالیت قومی یَعْلَمُون

«هر برگ و شکوفه آن شاخه‌ها

از روی تأسف، دم به دم می‌گفت:

«ای کاش قوم من می‌دانستند.»

مولوی، شعر، دفتر سوم، پیش ۲۰۱۶

گنج حضور، پرویز شریعتی، برنامه ۹۲۴



نعره لاضئر بشنید آسمان

چرخ، گویی شد پی آن صولجان

صلجان: معَزَّب چوگان

ضربِت فرعون ما را نیست ضئیر

لطفِ حق غالب بُود بر قهرِ غیر



مولو، شور، دفترچم، لیلیت ۲۱۲۱ - ۲۱۲۰

گنج حضور، پروینز شهریاری، برنامه ۹۲۶

گر بدانی سِر ما را ای مُضلّ می رهانیمان ز رنج ای کوژدل

هین بیا زین سو ببین کین آرغَنون

می زند یا لَیتَ قَومی یَعْلَمُون

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم

ابیات ۴۱۲۳ - ۴۱۲۲



گنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۴

یابود کز عکس آن جوھای خمر مست گردم، بو برم از ذوقِ امر



مولوی، مثنوی، دفترچهارم

بیت ۲۵۱۹

گنج حضور، پرویز شهیاری

برنامه ۹۲۴

نردنیان حاصل کنید از ذی المَعَارِجْ، بِرَوْيَد

تَعْرُجُ الرُّوحُ إِلَيْهِ وَالْمَلَائِكَ أَجْمَعُونَ

ذی المَعَارِجْ: صاحب مراتب بالا،
خدای تعالیٰ

مولوی، دیوار شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...»

فرشته‌گان و جبرئیل، همه

به جانب او فرامی‌روند.

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۴

گنج حضور، پرویز شهریازی، برنامه ۹۲۴

کی تراشد نر دبان چرخ نجار خیال؟

ساخت معراجش یَدِ كُلِّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

معراج: عروج، بالا رفتن

«...كُلِّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ.»

«...همه به نزد ما بازی گردند.»

قرآن کریم، سوره انبیا (۲۱)، آیه ۹۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

یارِ منی، زود فرو جهه ز خر

خر بفروش و پرہان بی درنگ



مولوی، دیوان شمس

غزل شماره ۱۳۳۲



گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۴

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند

بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

مولوی شوراد قرسوم

لپات ۴۰۵۲_۴۰۵۳



گنج حضور، پروینز شهریازی، برنامه ۹۲۴

ما رَمِيْتَ إِذْ رَمِيْتَ، فَتْنَهَاي صَدْ هَزَارَانْ خَرْمَنْ اَنْدَرْ حَفْنَهَاي

حَفْنَه: مشتی از گندم و
جو و نظیر آن

مولوی شور، دفتر ششم، پیت ۴۵۷۹

«... وَمَا رَمِيْتَ إِذْ رَمِيْتَ وَلِكِنَّ اللَّهَ رَمَيَ...»

«... ای پیامبر، تو تیر نپراندی آنگاه
که تیر پراندی بلکه این خدا بود که
تیر (به سوی مشرکان) پراند.»

قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۱۷

آفتایی در یکی ذرّه نهان ناگهان آن ذرّه بگشاید دهان

ذرّه ذرّه گردد افلاك و زمين
پيش آن خورشيد، چون جست از گمین



گمین: نهانگاه، گمینگاه

مولو، شور، دفتر ششم، پیات ۴۵۸۱ - ۴۵۸۰

گنج حضور، پرويز شهر بازي، برنامه ۹۲۶

این چنین جانی چه در خوردِ تن است؟

هین بشوای تن از این جان هر دودست

ای تن گشته وِثاقِ جان، بس است

چند تاند بحر در مشکی نشست؟

وِثاق: اتاق

مولو شور، در قرشم، لیت ۴۵۸۲ - ۴۵۸۳

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۶



هر که در رُستا بُود روزی و شام

تابه ماهی عقل او نبَوَد تمام

رُستا: روستا

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۶

مولوی

مثنوی

دفتر سوم

بیت ۵۱۹



جسم کردن مرکز و از جنس جسم

شدن، ما را به دردسر می‌اندازد.

چون خداوند خیلی دیگر

نمی‌تواند صبر کند که ما از ده

دوازده سالگی بگذریم و مرکزمان

عدم نشود، یعنی همان جنس

اولیه را پیدا نکنیم.

درمورد این گرفتاری که هر شخص
خودش برای خودش ایجاد کرده برای
این که مرکزش جسم است یا گرفتاری
جمعی، لازم نیست ما توضیح بدھیم،
فقط یک نگاهی به زندگی خودتان
بیندازید، ببینید که گرفتار هستید یا نه؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه

۹۲۴

وقتی می‌گوییم من گرفتارم یعنی
مقدار زیادی مسئله دارم باید حل
کنم.

ممکن است مسائل مالی دارم، مسائل
رابطه‌ای دارم، این‌ها به این دلیل
مولانا می‌گوید ایجاد شده، خداوند
ایجاد کرده، زندگی ایجاد کرده، نه آن
کسی که ذهن ما نشان می‌دهد.

باده آنوری با فضایشایی وارد این جهان
می‌شود. همین‌که از اتفاق این لحظه که
ذهن نشان می‌دهد ما زندگی نخواهیم
و برای ما مهم نباشد که چه هست، فقط
فضا را باز کنیم، به تناسب بزرگی فضا،
شدت فضایشایی ما، باده آنوری وارد
این جهان می‌شود و به اولین کسی که
کمک می‌کند شخص شما هستید. آیا به
جمع هم کمک می‌کند؟ بله.

اکنون ما این درک را داریم که از آن چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد یعنی اتفاق این لحظه یا وضعیت‌ها یا میزان پولمان یا هرچیزی که ذهنمان نشان می‌دهد، زندگی نمی‌خواهیم، ما هویت نمی‌خواهیم، خوشبختی نمی‌خواهیم.

پس از چه می‌خواهیم؟ از این مرکز عدم یا از خداوند. چرا؟ برای این‌که فقط او می‌تواند این مسئله را حل کند، تا ما متوجه بشویم که چه بلای سرمان آمده‌است.

متأسفانه بشر در طول

سالیان بسیار طولانی

متوجه نشده که آه،

فغان و گرفتاری آش از

مرکز جسمی است.

وقتی ما مولانا و بقیه بزرگان را
می خوانیم، متوجه می شویم که
گرفتاری ما از خودمان است،
برای این که انتخاب کرده ایم
مرکز خودمان را جسم نگه
داریم.



عمده‌ترین و مهم‌ترین
هیجان که ما را کنترل می‌کند
ترس است. علتش این است
که مرکز ما پُر از چیزهایی
است که دارند تغییر می‌کنند.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

عدم کردنِ مرکز یا فضایشایی در
اطراف اتفاق این لحظه را مرتب ما
باید ادامه بدهیم و در طول روز
بارها و بارها تکرار کنیم، یعنی به
مرکز عدم تعهد داشته باشیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی،

۹۲۴
برنامه

فضاگشایی، مرکز را عدم می‌کند.

وقتی مرکز عدم می‌شود و فضاگشایی

پی‌درپی صورت می‌گیرد، یعنی

شما از اتفاق این لحظه دیگر زندگی

نمی‌خواهید، می‌بینید که عکسِ عملِ

قبلی انجام می‌شود که واهمانش است.

توجه کنید که ذهن می خواهد یک
چیزی را بفهمد، پرداز سریع یک چیز
دیگر را بفهمد، اصلاً آمان نمی دهد که
شما آن چیزی را که فهمیده اید را ببینید،
این یعنی چه اصلاً؟! برای همین من
عرض می کنم شما تأمل کنید، عجله نکنید.

خداوند زندگی ما را در

این لحظه می‌نویسد.

اگر بد می‌نویسد، تقصیر

ماست. برای این‌که مرکز

ما جسم است.

زمانی مرکزِ من عدم می‌شود که عملاً

عدم کنم، نه این که بگویم فهمیدم،

فهمیدن پشیزی ارزش ندارد، چون عمل

نمی‌کنید، تأمل نمی‌کنید، خررش را

می‌بینید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۶



بدون صبر و شکر و پرهیز هیچ کاری
صورت نمی‌گیرد. ما در پرهیز
بسیار ناتوان هستیم. ما باید در
پرهیز کردن به همدیگر کمک کنیم
واقعاً. نمی‌توانیم پرهیز کنیم، عاجز
هستیم. وقتی مرکز ما جسم است،
من ذهنی می‌خواهد از فرصت‌هایی
که پیش آمده تا حداکثر ممکن
استفاده کند و این غلط است.

مرکز را عدم می‌کنیم تا عنایت،
رحمت و جذبۀ زندگی به ما برسد.

ولی اگر مرکز را جسم کنیم و این
عنایت به ما نرسد، آیا تقصیر
خداوند است؟ نه، تقصیر ماست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

از هیچ جسمی در مرکزمان نمی‌توانیم زندگی بگیریم. این اصلاً خلاف قانون خداوند است. یک چیز را ما بفهمیم، زندگی به ما گفته که پس از مدت کوتاهی که آن‌جا می‌روی، من باید مرکزت بشوم، یا شما این را قبول می‌کنید یا نمی‌کنید، اگر قبول نکنید باید گرفتار بشوید تا گرفتاری به شما بفهماند.

متأسفانه تقریباً همه ما
در افسانه من ذهنی زندگی
می‌کنیم. به همین دلیل جهان
این قدر گرفتار است.

ما به عنوان من ذهنی روا نمی داریم دیگران زندگی
کنند، چون خودمان هم زندگی نمی کنیم. چرا
زندگی نمی کنیم؟ برای این که زندگی را از اجسام
می خواهیم. زندگی کیست؟ خودمان.

زندگی یا خداوند به ما گفته است تو خودت زندگی
هستی، چون از ما پرسیده است تو از جنس من
هستی؟ از جنس خداوند هستی؟ ما گفته ایم: بله.





ما خودِ زندگی هستیم. این که
بخواهیم زندگی را از چیزهایی که
ذهنمان نشان می‌دهد بگیریم، این
غلط است، این را ما باید بفهمیم،
حداقل بفهمیم، بشنویم، و ببینیم
می‌توانیم عمل کنیم؟ تأمل کنیم؟ به
قول شما مدیتیت (meditate) کنیم؟
مراقبه کنیم؟

مسائل زندگی وضعیت‌هایی هستند که خودشان را به صورت مسئله به ما ارائه می‌کنند. ما فکر می‌کنیم این‌ها اگر حل نشوند، از میان برداشته نشوند، ما نمی‌توانیم زندگی کنیم و بالاخره هیچ من ذهنی بدون دشمن نمی‌تواند زندگی کند.

دشمن‌سازی من ذهنی و دشمن داشتن من ذهنی در ذات من ذهنی است.

کنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۲۴



بد نیست آدم سؤال کند که آیا واقعاً من
خالی بندم؟ حرفِ مفت زیاد می‌زنم؟ یا نه
حرفِ من پشتوانه دارد؟

پشتوانهٔ حرفِ فضای گشوده شده است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴



هر دفعه که ما فضا را باز منکنیم، مرکز را عدم
منکنیم، صبر و شکر منکنیم، پرهیز منکنیم،
پس از یک مدتی شادی بوسبب از اعماق وجود
ما، مرکز عدم بالا من آید و پس از مدتی به صنعتِ
خداوند دست پیدا منکنیم. آفریدگاری خداوند
یعنی زندگی از طریقِ ما فکر منکند، ما فکر
نمکنیم.



کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

وقتی فضا را در اطراف اتفاق این
لحظه باز می‌کنید، از اتفاق چیزی
نمی‌خواهید، پس خدا می‌آید، وقتی او
می‌آید، شما او هستید.

وقتی فضا را می‌بندید، او می‌رود
می‌شوید شما، پس داریم خرابکاری
می‌کنیم. ما باید این را بدانیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴



این لحظه آگر عصبانی بشوید غلط است. از نظر
خداوند ما اصلاً حق نداریم خشمگین بشویم،
چون خشم مارا منقبض می کند. مرکز مارا
جسم می کند.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

ما حق نداریم با حرص یک چیزی را بیاوریم
مرکزمان، مرکزمان را جسم کنیم، می‌دانیم این بد
است، ولی باز هم می‌کنیم، یعنی شما نمی‌دانید
ترسیدن، خشمگین شدن، رنجیدن، انتظار داشتن،
کینه‌ورزی، این‌ها بد است؟ هیچ کدام از ما
نمی‌دانیم. شما نمی‌دانید این‌ها عهدشکنی است؟
و این‌ها ما را از جنس خداوند نمی‌کند، از جنس
جسم می‌کند؟

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۴



فقط فضائی و مذیر است که مارا از جس
پیش خدایی کند.

کج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۴

از خودتان بپرسید آیا من به خودم یاد داده‌ام
از هرچیزی که در بیرون است و ذهنم به من
نشان می‌دهد که این زندگی دارد، از آن زندگی
نخواهم؟ این را یاد گرفته‌ام؟ در مورد همه چیزها
یاد گرفته‌ام؟ از جمله آدمها؟

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۴



آدم‌ها مُخطرنَا کَ ترین موجود هستند که به
مرکز ما پیاپیند، اگر شما از انسانِ دیگری
زندگی پُغواهید، یعنی پا او همانیده شده‌اید،
این کار را نکنید، مُحیلی کار سختی است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴



حوادث که رخ می‌دهد باید شما را بیدار

کند که این حادثه اتفاق افتاده، زندگی این

همانیدگی را از من گرفت. من دیگر چه

همانیدگی‌هایی دارم؟ بنابراین فضای را باز

می‌کنم مقاومت نمی‌کنم، تلخ نمی‌شوم.



کنج حضور، پروز شهابی،

برنامه ۹۲۴

کسانی که به نتیجه رسیده‌اند مثل مولانا یا
هر کدام از شما، وقتی بی‌مراد شدند، به هدف
نرسیدند که با آن همانیده بودند، نشسته‌اند
تأمل کرده‌اند. به جای تلخ شدن، فضا را باز کردند.
گفتند ها! این بی‌مرادی به این علت است که
خداآوند می‌خواهد بباید مرکزم، من این جسم
را گذاشته بودم دنبال این بودم، حول محور این
می‌گشتم.

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۴







هر ناله‌ای، هر تلخ شدنی شما
را از جنس من ذهنی می‌کند.

کج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۲

یکی از کارهای من ذهنی که براساس مقاومت است،
شکایت است و شکایت ضد رضا است، اگر شما دقت
کنید هر من ذهنی بالاخره از یک چیزی شکایت می کند
و با ابزار شکایت و ملامت می تواند زنده بماند اگر شما
لامات نکنید و زیر بار مسؤولیت بروید، اصلاً امروز
تصمیم بگیرید من پس از این هیچ کس را ملامت
نمی کنم، سرزنش و شکایت نمی کنم، در این صورت
من ذهنی شما فلجه می شود. مثل این است که دو تا
ابزار مهم را از آن گرفته اید.

اگر ناظرِ ذہنتان باشید خواهید دید، مرتب
شکایت می کند ملامت می کند، شکایت
می کند ملامت می کند، هر کسی را هم پیدا
نمی کند از خودش شکایت می کند. ما
کسی را پیدا نمی کنیم از دست خودمان
شاکی هستیم.

گنج حضور، پرویزشهریاری، برنامه ۹۲۴

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۴

من نه از خودم، نه از

دیگران، شکایت نمی کنم

و ملامت را کنار می گذارم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

هر کسی مسئول است شراب

زنده‌کننده زندگی را به این جهان

بیاورد و گفتیم این کار با

فضاگشایی صورت می‌گیرد.

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۴

ما اکنون دیگر این موضوع را
می‌دانیم در حالی که مرکزمان
من ذهنی یعنی جسم است ما
هر کاری که می‌کنیم، نتیجه
نمی‌دهد.

ابیات مولانا شما را بیدار می‌کند که
با من ذهنی فکر و عمل نکنید، فضا
را باز کنید بگذارید زندگی از طریق
شما فکر و عمل کند و خردش را هم
درونش بریزد، آن موقع دیگر نتیجه
می‌دهد.

بـه ما گفتند برويد همسر پـيدا ڪـنـيـد، زـنـدـگـي
پـيدـا مـيـكـنـيـد. بـروـيـد پـول پـيدـا ڪـنـيـد، زـنـدـگـي
پـيدـا مـيـكـنـيـد. بـروـيـد مـدرـك بـگـيرـيـد، زـنـدـگـي
پـيدـا مـيـكـنـيـد. بـروـيـد خـودـتـان رـا خـوـشـكـل ڪـنـيـد،
زـنـدـگـي پـيدـا مـيـكـنـيـد، خـودـتـان رـا بـه رـُخ مرـدم
بـکـشـيـد، يـك پـنـدار كـمـال درـست ڪـنـيـد، مـفـت
حـرـفـ بـزـنـيـد، خـالـى بـنـدـي بـگـنـيـد، خـودـتـان رـا بـزـرـگ
نـشـانـ دـهـيـد، زـنـدـگـي پـيدـا مـيـكـنـيـد، هـمـهـ اـيـنـ
كـارـهـا رـا كـرـديـم، دـيـديـم هـمـهـ اـيـنـهـا بـهـ بلاـختـم
شـدـ.

این مهم است که بدانیم هزار بار شم

اشتباه کردیم، فضار ابستیم و همه

کارهایی که می‌گوییم نباید بکنیم را

کردیم، باز هم می‌توانیم به سوی

زندگی بروگردیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۲



گنج حضور
پرویز شهبازی
برنامه ۹۲۴

ما هزارتا کار خوب به وسیله ذهنها
می کنیم، ولی یک کار را که باید فضا
را باز کنیم و او بگوید چکار کنیم را
نمی کنیم.



انسان اصلاً به هیچ

دردی نمی خورد،

به لحاظ جسمی

هیچ استفاده‌ای

ندارد، مگر به

حضور زنده شود.

کنج حضور، پژوهشگاهی، برنامه ۹۲۴



شکر و صبرِ ماسب

می شود از چشم

اصلی مان که چشم عدم

است، استفاده کنیم.

گنج حضور، پرویز سهبازی، برنامه ۹۲۴

کلچ حضور، پرویز شی بازی، برنامه ۱۳

با خودتان بگویید من در
اطراف این خشم مردم، تقلب
مردم، خیانت مردم و هر کار
بد مردم فضا باز می‌کنم و
از آن‌ها تقلید نمی‌کنم، برای
این‌که خداوند به اسرار

داناتراست.

حتماً دیده‌اید یک عده‌ای که روی
خودشان کار می‌کنند، از این کار معنوی
و از این عبادت، یا هر روشی برای کارِ
معنوی دارند، از آن ذوق می‌گیرند، من
خودم ذوقِ این کار را دارم. وقتی این کار
را می‌کنم واقعاً حالا اسمش لذت نیست،
ولی برای من خیلی خوشایند است، یعنی
چیزی از این بهتر نمی‌شود.



گنج حضور، پرویز
شهربازی، برنامه
۹۲۴



این ابیات را تکرار کنید،

تکرار

کنید خواهید دید که هر دفعه که

بیت را تکرار می کنید و نأمل می کنید

یک خرد هاین فضا بازتر می شود و

بیشتران بهتر می شود، فهمی که

بتواند به عمل منجر بشود، بیتر

می شود.



کنج حضور، پرویز

شهر بازاری، برنامه

به نظرِ من این طوری می‌آید، پس از
این همه سال که در خدمتتان بوده‌ام و
آدم‌های بسیاری دیدم که یک موقع‌هایی
آمده‌اند ناامید شدند و یک عده‌ای هم
پیشرفت کردند به نتیجه رسیدند.

وقتی ملاحظه می‌کنیم، از جمله خود من،
از تکرار این ابیات مخصوصاً ابیات مثنوی،
خیلی خیر دیدم و من مطمئنم آن‌ها هم
این کار را کردند. آن‌ها آدم‌هایی بودند
که ابیات را تکرار می‌کردند و حفظ بودند،

می‌خواندند، بنابراین نتیجه گرفتند.



این طور ک نیست که یک نفر دعا کند،
دست شما را بگیرد، به سؤالات فکری
شما جواب بدهد، یا شما سؤال کنید
من جواب بدهم تا به نتیجه برسیم،
اصلًاً این طور ک نیست اصلًاً.

یعنی اگر من این بیت‌ها را اینجا می‌خوانم
شما فقط معنی ادبی‌اش را بفهمید،
فقط بفهمید یعنی هیچ‌چیز، ما هیچ‌کاری
نمی‌کنیم! فقط وقت تلف می‌کنیم.

در فضائی و قدر فضا باز

می‌کنیم متوجه می‌شویم

که این کار را نباید بگذیریم،

این کار را باید بگذیریم. قشنگ

تلسفیض می‌دهیم.

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۲۴



کسی که به خدا زنده بشود شکر

می‌کند، تا ما به او زنده نشویم

شکر را یاد نمی‌گیریم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

زندگی به شما خواهد فهماند که با چه چیزی
همانیده شده‌اید، نگران نباشید که من چجوری
بشناسم با چه چیزی همانیده هستم. در
اطراف همانیدگی‌ها مسئله ایجاد خواهد شد.
همین‌که مسئله ایجاد می‌شود و درد می‌آید
متوجه می‌شوید که آن‌جا شما یک اشکالی
دارید.

درد را فداوند نیافریده که انسان درد
بگشود. ما درد را خودمان به خودمان
تممیل می‌کنیم. هر دردی داریم
درواقع این درد به وسیله ندانمکاری
خودمان، جهل خودمان یعنی به وسیله
من ذهنیمان ایجاد شده است.

کنج حضور، پژوهیز شهبازی، برنامه ۹۲۴

شما توانایی انتخاب دارید، یا
می‌توانید انتخاب کنید در این
لحظه، در اطراف این لحظه
فضاگشایی کنید یا می‌توانید
فضاگشایی نکنید، از اتفاق این
لحظه زندگی بخواهید که بشود شهزادی
مرکزتان.

پس این انتخاب با ما است.
ببینید شما کدام را انتخاب
می‌کنید، دست شماست.

کنج

حضور

پرویز

شهرزادی

برنامه

۹۲۴

فضاگشایی ابتدا سخت است ولی وقتی
تمرین کنید پس از یک مدتی جا
بیفتد، عادت می کنید به این که از
چیزی که ذهنتان نشان می دهد و واقعاً
خطروناک است، زندگی نخواهید،
خوشبختی نخواهید، هویت نخواهید یا
چیزی نخواهید، و اتفاقات هم به این
علت می افتد که شما فقط در اطرافش
فضاگشایی کنید.



کنچ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

این معیار خوبی است ببینید عملی که شما انجام می‌دهید آیا یک مقاومت ایجاد می‌شود؟ اگر از من ذهنی می‌آید بله. اگر از فضای گشوده می‌آید نه. خواهید دید که با فضای گشوده شده تمام کسانی که اطراف شما هستند به شما کمک می‌کنند، ولی با من ذهنی که حرف می‌زنید، نیروهای مقاومت‌کننده در مقابلِ شما پدیدار می‌شوند.

ما به جای پرستش مرکز عدم، فکرهای

حوادث را می‌پرستیم. مردم حادثه‌پرست

هستند، وضعیت پرست هستند، به همین دلیل

ما اخبار دوست داریم، دائمًا اخبار را پیگیری

می‌کنیم که بیانیم چه شد؟ چه می‌شود؟

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

وقتی شما فضا را باز می‌کنید مرکز تان دیگر
این جسم نیست، این فضای گشوده شده
است، می‌شوید کارگاه خداوند و ما می‌دانیم
اگر خداوند روی شما کار نکند، شما
نمی‌توانید عوض بشوید، زیر جبرِ من ذهنی
می‌مانید.

گنج حضور، پروین شهبازی، برق نامه ۹۲۴

کنج حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۴

مaba فضای کشوده شده کارگاه خداوند می شویم، باید
بشویم، اگر نشویم کار پیش نمی رود.

خاصت فناگشایی در ماهست،
ولی ما از آن استفاده نمی کنیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۴

خاصیت فضاگشایی سبب می‌شود ما
ببینیم، بشنویم، این پنج حسِ ما از آن
کمک می‌گیرد، اگر آن نبود ما
نمی‌توانستیم بشنویم، ببینیم، این که
ما فاصله بین کلمات را تشخیص
می‌دهیم که خالی است، و این جمله
تمام می‌شود، این جمله شروع
نشده‌اش سکوت است و این را ما
می‌شنویم، همان جنس فضاگشایی
می‌شنود.

همه می توانند فضا را باز کنند، لزومی ندارد
بگویید من باید بروم دوستا کتاب بخوانم
بعداً ببینم چه می شود؟ همین الان اگر تم رکز
کنی روی خودت و آن جنس را استفاده
کنی، نه ذهن را، فضا را می توانی باز کنی.

کنج حضور، پرویز
شهریاری، برنامه ۹۲۴



The background of the image is a photograph of a sunset or sunrise over a body of water. The sky is filled with warm orange and yellow hues, transitioning into a darker blue at the bottom. A small, dark silhouette of a boat is visible on the horizon.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com